Theories and criticism in Arabic literature
The Third Year, Issue 12, 2024
Pp:23-36
Research Paper
DOI: 10,22034/jral.2026.584653.1108

An Etymological Investigation of the Meaning of *Kalimah* in exical and Technical Usage: A Study Based on Qur'anic Verses and Hadith

Morteza Alizadeh fanaei[1], seyyed Mehdi Nouri Kizghani[2]

(Received: 2025/06/02, Accepted: 2026/07/13)

Abstract

As the smallest unit of speech, kalimah ("word") has conventionally been defined as a meaningful single lexical item. Classical Arabic lexicographers, however, regarded this definition as figurative rather than literal, implying that the term originally possessed a different lexical meaning that was never explicitly identified in the dictionaries. The same figurative sense was later adopted by Arab grammarians as the technical definition of kalimah, raising the question of what its original literal meaning was. To address this issue, the present study examines the semantic network of kalimah and its derivatives, with particular attention to their usage in the Qur'an and the Prophetic and Imamic traditions (ḥadīth). Since dictionaries are the primary source for lexical meanings, and the original sense of a word can be recovered through the common semantic core shared by its derivatives, this approach provides a reliable basis for identifying the literal meaning of kalimah.The findings challenge the prevailing view by demonstrating that kalimah, both in its lexical sense and in the terminology of Arabic grammar, originally denotes a complete and independent sentence rather than a single lexical item. This conclusion is supported by its etymological relationship with the root kalm ("wound"), whose central meaning is a manifest effect. As all derivatives preserve the semantic core of their root, kalimah likewise conveys the notion of an evident effect. Such an effect is produced not by an isolated word but by a complete utterance capable of communicating a fully realized meaning. Accordingly, the original lexical meaning of kalimah is best understood as a complete sentence rather than a single word.

Key words: kalimah (word), kalm (wound), derivation, Qur'an, Hadith, Arabic grammar.

[1] Master's student in the Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Theology and Islamic Studies, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran, Email: hosayn61h@gmail.com
[2] Associate Professor Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Theology and Islamic Studies, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

©**The Author(s).** **Publisher**: Kosar University

التنظیرات والنقد فی الادب العربی
السنة الثالثة، العدد ۱۲، شتاء
۱٤۰۲هـ، ۲۰۲٤م، صص ۳٦-۲۳

مقاله پژوهشی
DOI: 10,22034/jral.2026.584653.1108

واکاوی معنای «کلمه» در لغت و اصطلاح از منظر علم اشتقاق با استناد به آیات و روایات

مرتضی علیزاده فنائی[۱]*، سید مهدی نوری کیذقانی[۲]

تاریخ دریافت: ۱۲/ ۰۳/ ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲۲/ ۰۴/ ۱۴۰۵

چکیده

کلمه به‌عنوان کوچک‌ترین جزء کلام، به لفظ مفرد معنادار اطلاق می‌شود. این معنی به‌تصریح اهل لغت، معنای مجازی کلمه است؛ یعنی برای کلمه در لغت معنایی حقیقی وجود ندارد. همین معنای مجازی نیز، تعریف اصطلاحی نحویان هم هست. روشن است که مجاز فرع بر حقیقت است پس وجود معنای مجازی حاکی از وجود معنای حقیقی است. وجود معنای مجازی و عدم بیان معنای حقیقی در کتب لغت، پرسش مهمی است که مقالهٔ حاضر در پی پاسخ آن است. ازآنجاکه تنها مرجع تبیین معانی الفاظ، کتب لغت است و در صورت قصور، تنها راه رسیدن به معنای حقیقی یک لفظ، مراجعه به معانی مشتقات آن لفظ و کشف معنای جامع مشترک در همهٔ آن‌ها است ؛ لذا نگارندگان با دقت در معانی مشتقات «کلمه» خصوصاً در زبان قرآن کریم و روایات، اثبات کرده‌اند که «کلمه» -برخلاف نظر مشهور- چه در لغت و چه در اصطلاح اهل نحو، به معنای یک جملهٔ تام و کامل است نه یک لفظ مفرد. این معنی بر اساس ریشهٔ اشتقاقیِ «کلمه» از «کَلْم» به دست آمده است. «کَلم» در لغت به معنای «جراحت» است و جراحت، -چنانکه روشن است- اثر آشکارِ یک فعل مانند «ضَرب». ازآنجاکه مشتقات یک لفظ با مشتقٌ منه در یک معنای جامع اشتراک دارند پس «کلمه» هم باید با «کَلم» در معنای مذکور مشترک باشد یعنی بر تأثیر آشکار دلالت داشته باشد و واضح است که سخن، زمانی دارای تأثیری آشکار است که در قالب یک جملهٔ تام و کامل باشد نه یک لفظ مفرد.

واژگان کلیدی: کلمه، کَلم، اشتقاق، قرآن، روایات، نحو عربی.

---

۱ . دانشجوی کارشناسی ارشد مترجمی زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران. (نویسندهٔ مسئول).
ایمیل:hosayn61h@gmail.com
۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران.

حق مؤلف: نویسنده ناشر: دانشگاه کوثر

۱. مقدمه

زبان عربی یکی از مهم‌ترین، گسترده‌ترین و پویاترین زبان‌های زنده دنیا است. تنوع و تعدد واژگانی که برای مفاهیم مشابه در این زبان وجود دارد گاه اعجاب‌آور است. «این زبان توانائی آن را دارد که همه مقاصد عالی و مفاهیم درونی انسان را به روشن‌ترین و زیباترین صورت و دقیق‌ترین و بلیغ‌ترین وجه بیان دارد. همین جهت خاصّ و ممتاز بوده که خدای متعال برنامه هدایت و سعادت همه جانبهٔ بشر را در قالب این زبان که زبان تفکّر و تعقل است به‌صورت وحی بر پیامبر خود نازل کرده است. این ویژگی و امتیاز را دانشمندان زبان‌شناس نیز با تحقیقات دقیق خود اثبات و اقرار نموده‌اند» (رادمنش، ۱۳۷۴: ۳۱).

ازآنجاکه اساس و پایهٔ علوم ادبی و سیر تطوّر آن‌ها بر شناخت دقیق الفاظ استوار است و این مهم جز با حفظ و پاسداشت الفاظ حاصل نمی‌شد؛ لذا علمای ادب در صدر اسلام به فکر تدوین کتب لغت افتادند. در همهٔ زبان‌های موجود، در کنار یک لفظ الفاظ هم شکل و به اصطلاح هم‌خانواده وجود دارند. زبان عربی نیز از این خصوصیت مستثنی نیست و همهٔ الفاظ هم‌خانواده که از آن‌ها به مشتقات تعبیر می‌شود، در چند حرف اصلی که مادهٔ اولیهٔ این الفاظاند، مشترک هستند. به عبارت دقیق‌تر معنای اصلی و مشترک بین همهٔ مشتقات در ازای این مادهٔ اصلی است. البته گاه این معنای مشترک و جامع، پنهان است و به‌راحتی قابل‌کشف نیست که آشکار شدن آن، نیازمند توجه ویژه به معانی مشتقات و جایگاه استعمالی آن‌هاست. ابن جنی نیز به این نکته تصریح کرده و میگوید:«کلُّ الکلماتِ التی تتّفق فی الحروف الاصلیهٔ تَرجِعُ کلُّها الی معنی واحد یجمَع بینها و قد یَخفَی المعنی المُشترکُ الّذی یَجمَع بَینها» (ابن جنی، ۱۳۸۸، ج۱: ۱۳).

«کلمه» از آن دسته الفاظی است که معنای حقیقی آن در کتب لغت ذکر نشده بلکه به جای آن، معنای مجازی(مجاز در لغت) و تعریف اصطلاحی نحو ذکر شده است. اینکه در کتب لغت –که تنها مرجع قابل استناد و اعتماد برای بیان معانی الفاظاند–، معنای حقیقی یک لفظ بیان نشود و به‌جای آن معنای مجازی و مصطلح مطرح شود، پرسشی جدی برای مخاطب به وجود می‌آورد که برای پاسخ آن چاره‌ای جز بررسی مشتقات این لفظ نیست؛ به‌عبارت‌دیگر برای رسیدن به معنای جامع و مشترک مادهٔ «ک ل م» باید به استعمالات این ماده در جایگاه‌های مختلف بنگریم تا از این رهگذر و بر مبنای نظر ابن جنی به معنای اصیل و حقیقی این لفظ دست یازیم. برای نیل به این مقصود از آیات قرآن کریم که به اعتراف همهٔ ادباء، فصیح‌ترین کلام عرب و نیز از احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام که کلام ایشان در فصاحت و بلاغت تالی تلو آیات قرآن کریم است بهره گرفتیم.

«کلمه» یکی از واژه‌های پر کاربرد در آیات قرآن کریم است به‌طوری‌که ۲۸ بار در قرآن کریم مورداستفاده قرارگرفته است. البته این لفظ باملاحظهٔ مشتقات آن ۷۵ بار در قرآن کریم آمده است.

به‌طور مشخص این لفظ در تمام آیات الهی (و به‌حسب ظاهر جز در دو موضع) به معنای یک جملهٔ تام و کامل بکار رفته است. به‌عنوان‌مثال: در آیهٔ شریفهٔ «كَبُرَت كَلِمَةً تخرُجُ مِن أفواهِهِم» (کهف/ ۵)، لفظ «کلمه» به معنای یک کلام تام استعمال شده است زیرا در آیهٔ ۴ از این سوره، خداوند می‌فرماید: «وَ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً» و روشن است که مقول قول یعنی عبارت «إتّخذَ اللهُ ولداً»، یک جملهٔ تام است و خداوند در آیهٔ بعد، از عبارت «إتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً» به «کلمه» تعبیر می‌کند. در آیهٔ شریفهٔ «ربّ ارجعون، لعلّی اعملُ صالحاً فیما ترکتُ، کلّا؛ آنها کلمةٌ هو قائلُها» (مؤمنون/۱۰۰)، نیز واژهٔ «کلمه» به وضوح دلالت بر یک جملهٔ تام دارد زیرا مراد از «کلمه» در اینجا این بخش از آیهٔ شریفه یعنی «لعلّی أعمَلُ صالحاً فیما ترکتُ» است که یک جملهٔ تام است و خداوند در ادامهٔ آیه از آن به «کلمه» تعبیر می آورد. در آیهٔ شریفهٔ «وتمّت كَلِمتُ رَبّک لَأَملَأنّ جَهنّم مِن الجِنّة و النّاس أجمَعین»، «کلمه» نیز بر جملهٔ ما بعد یعنی «لأملأنّ جَهنّم مِن الجِنّة و النّاسِ أجمَعین» که یک جملهٔ تام است، دلالت دارد. «کلمه» در آیهٔ شریفهٔ «قُل یا أهلَ الکِتابِ تَعالَوا إلی کَلِمةٍ سَواءٍ بَینَنا و بَینَکُم ألّا نَعبُدَ إلّا اللّه و لا نُشرِکَ بِه شَیئاً و لا یتّخذَ بعضُنا بعضاً أرباباً مِن دونِ اللّه» (آل عمران/ ۶۴) نیز بر یک جملهٔ تام و کامل دلالت دارد؛ بله در این آیهٔ شریفه، سه جمله وجود دارد که «کلمه» به مجموع سه جمله إطلاق شده است ولی جملهٔ دوم و سوم (لا نُشرِک به شیئاً و لا یتّخذَ بعضُنا بَعضاً أرباباً مِن دون اللّه) در حقیقت مکمِّل معنایی جملهٔ اول هستند؛ چه اینکه لازمهٔ پرستش خدای متعال، شرک نورزیدن و عدم اتخاذ غیر اوست چنانکه علامه طباطبایی به این مطلب تصریح کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۰۰، ج ۳: ۳۹۲). مراد از «کلمهٔ» در آیهٔ «و کلمةُ اللّهِ هی العُلیا» (توبه/ ۴۰) نیز، جمله است نه لفظِ جلالهٔ «الله» که مفرد است زیرا «کلمة الله» با اینکه در ظاهر یک ترکیب اضافی و در عِداد مفردات است ولی به نظر علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) منظور از «کلمهٔ الله»، آن وعده‌ای است که خداوند به رسول گرامی خویش داده که دین او را یاری نموده و بر همهٔ ادیان غلبه خواهد داد (طباطبایی، ۱۴۰۰، ج ۹: ۳۷۹). به نظر سیوطی نیز مراد از «کلمة الله»، جملهٔ «لا إله إلّا الله» است (سیوطی، ۱۴۳۱، ج ۱: ۱۹).

البته تنها مورد استثنایی که خداوند متعال از آن به «کلمه» یاد کرده، و به حسب ظاهر هیچ ارتباطی با جمله ندارد، حضرت عیسی علیه‌السلام است. خداوند متعال در دو موضع از قرآن کریم از حضرت عیسی علیه‌السلام به «کلمهٔ الله» یاد می‌کند؛ موضع اول در سورهٔ مبارکهٔ آل‌عمران «یا مریم إنّ الله یبشّرک بکلمةٍ منه اسمهُ المسیحُ عیسی بن مریم» (آل عمران/ ۴۵) و مورد دوم در سورهٔ مبارکهٔ نساء «إنّما المسیحُ عیسی بنُ مریم رسولِ الله و کَلِمَتُه ألقاها إلی مریم و روحٌ منه» (نساء/ ۱۷۱). ازآنجاکه ارادهٔ خداوند بر خلقت چیزی در قالب کلام و با گفتن لفظ «کُن» ایجاد می‌شود –إنّما قولُنا لِشَیءٍ إذا أردناه أن نقولَ له کُن فیَکون (نحل/ ۴۰)– و حضرت عیسی علیه‌السلام هم مخلوقِ بدون واسطهٔ باری تعالی است، لذا از

ایشان نیز به «کلمهٔ الله» تعبیر شده است و این مطلب با آنچه ما دربارهٔ معنای «کلمه» گفتیم منافاتی ندارد چه اینکه کلمهٔ خداوند فعل اوست و فعل او هم در قالب کلام است و آن کلام نیز فعل امرِ «کُن» است و حضرت عیسی علیه‌السلام مصداق این کلمه، چنانکه علامه طباطبایی نیز این تفسیر را بهترین وجه برای توضیح لفظ «کلمه» دربارهٔ حضرت عیسی علیه‌السلام می‌دانند(طباطبائی، ۱۴۰۰: ۴۵).

از نظر نحویون، اطلاق «کلمه» به جملهٔ تام، استعمالی مجازی و مهمل است. ابن مالک دراین‌باره میگوید: «إطلاقُ الکلمة علی ثلاثة أقسام: حقیقیٌّ و هو الذی لابدّ مِن قَصدِه و مجازیٌّ مُهمَل فی عُرف النّحاة و هو إطلاقُ الکلمة علی الکلام التّام فلا یتعرّض لهذا بوجهٍ و مجازیٌّ مُستعمل فی عُرف النُّحاة و هو إطلاقُ الکلمة علی أحدِ جُزأیِ العَلَم المضاف، فَتَرَکُ التعرّض له جائزٌ و التعرّض له أَجوَد لأنّ فیه مزیدُ فائِدة» (ابن مالک: ۵). سیوطی نیز این استعمال را ناشناخته می‌داند و میگوید: «و هذا الإطلاق مُنکَّرٌ فی اصطلاح النّحویین و لذا لا یتعرّض لذکره فی کتبهم بوَجه، کما قال ابن مالک فی شرح التسهیل –و إن ذکره فی الألفیة– فقد قیل: إنّه من أَمراضِها التی لا دواءَ لها» (سیوطی، ۱۴۳۱، ج ۱: ۱۹).

۱. ۱. سؤالات پژوهش

تصریح دو تن از بزرگان نحویان به اینکه استعمال «کلمه» در معنای کلام، استعمالی مُهمل، مجازی و منکّر است و از طرفی استعمال صددرصدی این معنای مجازی و مهمل در افصح کلام عرب یعنی آیات قرآن کریم و اینکه استشهاد به آیات الهی مورد اتفاق تمام ادباء است، پرسش‌های زیر را به میان آورده است که نگارنده در این مقاله در پی پاسخ به آن‌هاست:

۱ـ مجاز فرع بر حقیقت است، چگونه ممکن است فرعی استعمال شود در حالی‌که اصلی برای او نیست؟

۲ـ دلیل نحویان بر مهمل، منکّر و مجازی بودن معنای مذکور چیست در حالی‌که «کلمه» در صد در صد آیات قرآنی در این معنی استعمال شده است؟

۳ـ برفرض اثبات مدعای نحویان، استعمال یقینی این معنی در آیات قرآن کریم چگونه قابل توجیه است؟

۱. ۲. پیشینه تحقیق

در رابطه با «کلمه» و معنای آن، مقالاتی چند به رشتهٔ نگارش در آمده است. به‌عنوان‌مثال:

۱ـ احمد بهشتی (۱۳۷۳)، در مقالهٔ «بررسی مصادیق کلمه و کلمات در قرآن کریم»(مجلّهٔ درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۳۴، شمارهٔ ۷، از ص ۴۶ تا ۵۳) به بحث و بررسی مصادیق کلمه و کلمات در آیات الهی می‌پردازد. نویسندهٔ محترم معانی و مفاهیم گوناگونی را که در خلال روایات نسبت به کلمه و کلمات به آن‌ها اشاره شده است را در این مقاله مطرح کرده است.

۲ـ بشیر جم (۱۳۹۳) در مقالهٔ با عنوان «بررسی واژهٔ کلمه در قرآن کریم» (فصلنامهٔ ادبیات دینی، شمارهٔ ۶، ص ۱۹۳–۱۷۳) حدود ۳۴ آیه از آیات قرآن کریم که واژهٔ «کلمه» یا «کلمات» در آن‌ها بکار رفته را به لحاظ زبان‌شناختی مورد بررسی قرار داده و چنین نتیجه گرفته که این واژه در معانی گوناگونی بکار رفته است. وجه اشتراک این مقاله با مقالهٔ حاضر در وجود معنای مشترک بین «کلمه» و دیگر مشتقات آن است. وجه افتراق نیز در این است که در این مقاله هیچ اشاره‌ای به جوهرهٔ معنایی و حقیقی کلمه نشده است.

۳ـ مرضیه شفیع زاده، پروین بهار زاده، فتحیه فتاحی زاده (۱۳۹۳) در مقالهٔ با عنوان «معناشناسی کلمه در قرآن کریم با تأکید بر روابط هم‌نشینی و جانشینی» (نشریهٔ پژوهش‌های قرآن و حدیث، سال چهل و هفتم، شمارهٔ ۱، ص ۱۳۰–۹۹) به بررسی واژهٔ «کلمه» در ۴۶ آیه از آیات قرآن کریم با توجه به واژه‌های هم‌نشین چون «قول» پرداخته است. در این مقاله هیچ‌گونه اشاره‌ای به معنای اصلی و مرکزی «کلمه» که مورد بحث ماست، نشده است.

۴ـ محمود دیانی، رمضان مهدوی (۱۴۰۱) در مقاله با عنوان «هستی‌شناسی کلمه در قرآن و نقد و تفسیرهای غیر اسلامی آن» (مجلهٔ پژوهش‌های هستی شناختی، سال یازدهم، شمارهٔ ۲۲، ص ۴۹۱ تا ۵۱۲) به ارتباط بین «کلمه» و اطلاق آن به حضرت عیسی علیه‌السلام می‌پردازد.

۵ـ سید علی رخشان (۱۴۰۳) در مقاله با عنوان «مفهوم و تفسیر کلمه در آیات قرآن کریم» (ماهنامهٔ آفاق علوم انسانی، سال هشتم، شمارهٔ ۸۵) به بررسی معانی مختلف «کلمه» اعم از معنای حقیقی و مجازی در آیات قرآن کریم و تفاسیر پرداخته است.

در همهٔ مقالات فوق‌الذکر پیرامون «کلمه» و معانی مختلف آن در آیات قرآنی، روایات و تفاسیر سخن به میان آمده است ولی هیچ سخنی از وجود یا عدم وجود معنای حقیقی «کلمه» مطرح نشده است. وجه اشتراک مقالهٔ حاضر با مقالات مذکور در این است که نگارندگان از آیات قرآنی و روایات اهل‌بیت برای تأیید ادعای خویش بهره برده اند چنانکه مقالات مذکور. وجه افتراق این مقاله با مقالات بالا در این است که محور بحث در مقالات فوق، بررسی معانی مختلف «کلمه» در آیات و روایات است ولی در مقالهٔ حاضر محور بحث، کشف معنای حقیقی «کلمه» با استفاده از آیات و روایات معصومین علیهم‌السلام است.

۲. معنای «کلمه» در لغت و اصطلاح

برای «کلمه» در کتب لغت چهار معنی ذکر شده است: الف) کلّ ما ینطق به الإنسان مفرداً کان أو مرکّباً. ب) اللفظة الواحدة. ج) یک جملهٔ تام، قصیده، خطبه، رساله و مقاله . د) اللفظة الدالّة علی معنی مفرد بالوضع سواء کان حرفاً واحداً ک«لام الجرّ» أو أکثر. (ابن منظور، ۱۴۲۶، ج ۲: ۳۴۵۷؛ تهانوی، ۱۴۲۷، ج ۴: ۳۷؛ البستانی، ۱۹۸۷: ۷۹۰).

از بین این معانی، معنای چهارم، تعریف اصطلاحیِ نحو و معنای سوم، معنای مجازی کلمه است (مجاز در لغت)؛ پس هیچ‌یک از این دو معنی، معنای حقیقی و لغوی «کلمه» نیستند. معنای اول نیز در واقع همان معنای لغوی «لفظ» است که بر «مطلق ما یتکلّمُ به» دلالت دارد، لذا این معنی هم، معنای کلمه نخواهد بود چه اینکه «کلمه» از اقسام لفظ است نه عین آن! باقی ماند معنای دوم یعنی «اللفظةُ الواحدةُ»؛ حال اگر مراد از این عبارت، مطلق لفظ باشد که هم دالّ بر مهمل و هم مستعمل است که این معنی نیز معنای لغوی «کلمه» نیست، اما اگر مراد از «اللفظةُ»، لفظِ مفردِ معنادار باشد که این معنی در حقیقت همان تعریف مصطلح نحویان است؛ براین اساس باید گفت: هیچ‌یک از معانی مذکور در کتب لغت معنای حقیقی «کلمه» نیستند در حالی‌که تدوین کتب لغت برای ثبت معانی حقیقی الفاظ است؛ پس بدون شک باید برای «کلمه» در لغت معنایی حقیقی وجود داشته باشد که امکان جعل تعریف اصطلاحی و معنای مجازی نیز بوده است؛ ولی اینکه چرا از این معنای حقیقی خبری نیست، سؤالی است که برای رسیدن به آن، نیازمند واکاوی دقیق مشتقّات این لفظ هستیم. قبل از پرداختن به معنای مشتقات «کلمه»، تعریف اصطلاحی آن را نیز موردبررسی قرار می‌دهیم.

برای «کلمه» در اصطلاحِ نحویان، تعاریف متعدّدی مطرح شده است؛ از بین این تعاریف می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

–اللفظةُ الواحدةُ التی تترکّب من بعض الحروف الهجائیّةُ و تدلّ علی معنی جزئیّ.(حسن، ۱۴۰۰، ج ۱: ۱۵)

–اللّفظةُ الدّالّةُ علی مَعنی مُفردٍ بِالوَضع.(ابن یعیش، ۱۴۲۲، ج ۱: ۷۰)

–لفظٌ وُضِعَ لِمَعنی مُفرد. (رضی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۹)

–الکلمةُ، قولٌ مفردٌ. (ابن هشام، ۱۳۸۰: ۱۱)

–الکلمةُ، قولٌ مفردٌ مستقل و کذا منویٌّ مَعه علی الصَّحیح. (سیوطی، ۱۴۳۱، ج ۱: ۱۹).

با توجه به اینکه تعریف اصطلاحی، فرع بر وجود معنای لغوی و حقیقیِ لفظ است چنانکه امیل یعقوب میگوید: «هو (ای الاصطلاح) ما تَواضَعَ علیه عُلماء النَّحو و الصَّرف مِن مُفردات اللُّغةُ للدّلالةُ علی اَبواب النَّحو و الصَّرف و اَقسامِهما و احکامِهما (امیل یعقوب، ۱۳۸۴: ۹۳)؛ و از طرفی گفتیم که برای «کلمه» در لغت معنایی حقیقی ذکر نشده است؛ لذا پذیرش هر یک از این تعاریف به عنوان تعریف اصطلاحیِ «کلمه»، امری غیرمنطقی است؛ از طرفی حکم به اشتباه بودن هر یک از این تعاریف هم، امری است مخالف با عرف مشهور؛ و ازآنجاکه برای رسیدن به حقیقت راهی جز بررسی معنای «کلمه» از طریق مشتقات آن نیست، «کلمه» را ازلحاظ اشتقاقی موردبررسی قرار می‌دهیم.

۳. بررسی «کلمه» از حیث اشتقاقی

منظور از اشتقاق در این بحث، اشتقاق صغیر است. سیوطی به نقل از ابن مالک در تعریف این قسم از اشتقاق چنین میگوید: «هو أخذُ صیغةٍ مِن أُخری مَع اتّفاقِهما معنیً و مادّة أصلیّة، و هیئةَ ترکیبٍ لها لیَدُلّ بالثّانیةِ علی معنی الأَصل بزیادةٍ مفیدةٍ لِأجلِها إختَلَفا حُروفاً أو هَیئةً ک«ضاربٌ» مِن «ضَرَبَ»» (سیوطی، ج ۱: ۳۴۶). امیل یعقوب نیز «إشتقاق صغیر» را چنین تعریف می‌کند: «هو نزعُ لفظٍ من آخَر بِشرط مُناسَبتهما معنیً و ترکیباً و مُغایرتهما فی الصّیغة نحو إشتقاق کلمة «کاتِب» من «کتَبَ»» (امیل یعقوب، ۱۳۸۴: ۸۹). طبق تعریف فوق، در اشتقاق صغیر، ۳ اصل مهم باید باشد تا بتوان لفظی را مشتق از لفظ دیگر دانست:مناسبت در معنی– مناسبت در ترکیب– مغایرت در صیغه.

چنانکه گفته شد برای بررسی معنای «کلمه» راهی جز مراجعه به استعمالات و دقت در معانی مشتقات آن نیست. در کتب لغت، «کلمه» ذیل مادۀ «کَلْم» ذکر شده است (جوهری، ۱۴۱۸، ج ۲: ۱۴۹۱؛ راغب، ۱۴۲۶: ۴۴۱؛ بستانی، ۱۹۸۷: ۷۹۸؛ طریحی، ۱۴۲۸، ج ۴: ۴۱۶؛ ابراهیم مصطفی، ۱۹۸۹: ۷۹۶)؛ پس نزد لغویون «کلمه» مشتق از «کَلم» است؛ چراکه طبق تعریف «إشتقاق»، بین «کلمه و کلْم» هم مناسبت در ترکیب وجود دارد (زیرا سه حرف اصلیِ هر دو لفظ یکی است)، و هم مغایرت در صیغه، ولی به حسب ظاهر از حیث معنایی با هم تناسبی ندارند؛ تا بتوان معنای جامع و مشترک بین آن‌ها را کشف کرد چه اینکه «کَلْم» در لغت به معنای «جراحت» است و «کلمه» در لغت به معانیِ چهار گانه ای که پیشتر اشاره کردیم و بین این دو مناسبتی دیده نمی‌شود؛ به همین دلیل برخی چون مرحوم رضی این اشتقاق را إشتقاق بعید می‌دانند (رضی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۱۹) و برخی هم مثل صاحب مقاییس اللغۀ، برای رهایی از این مشکل، «کَلْم» را اصل مستقلی می‌داند به معنای «جراحت» و «کلمه» را نیز اصل مستقلی دیگر به معنای «نُطق مُفهِم» (فیروز آبادی، ج ۵: ۱۳۱) اما طبق بیان ابن جنی گاه این معنای مشترک، مخفی است و خفای آن، امر را بر مخاطب مشتبه می‌کند.

بر اساس تعریف اشتقاق صغیر، معنای مشتقٌ منه باید در مشتقات وجود داشته باشد چنانکه حروف اصلی مشتقٌ منه در مشتقات. «کَلم» مشتقٌ منه است به معنای «جراحت» و جراحت أثر قابل مشاهدۀ فعلی چون «ضَرب»، یعنی از راه دیدن قابل درک است؛ پس «کلمه» که مشتق است نیز باید دارایِ أثر باشد و چون «کلمه» از جنس اصوات است لاجرم تأثیر آن از راه شنیدن قابل درک است. راغب اصفهانی به زیبای به این نکته تصریح کرده است و میگوید: «الکَلْم، التّأثیر المُدرَک بإحدَی الحاسَّتین فالکلام مُدرَکٌ بحاسَّةِ السَّمع و الکَلْم مُدرَکٌ بحاسَّة البَصَر»(راغب، ۱۴۲۶: ۴۴۱)؛ بنابراین می‌توان گفت معنای مشترک و جامع بین «کَلْم» و «کلمه»، «تأثیر آشکار» است. از طرفی روشن است که منظور از «تأثیر آشکار» در باب الفاظ، تأثیری است که کلامِ متکلّم بر مخاطب می‌گذارد و کلام متکلّم در صورتی دارای أثر است که مخاطب با شنیدن کلام وی، مقصود او را به طور کامل دریافت کند و شکی نیست

که استعمالِ الفاظ مفرده، نه تنها مقصود متکلم را به مخاطب انتقال نمی‌دهد بلکه باعث ابهام نیز می‌گردد؛ مثلاً مخاطب با شنیدن لفظ «بیت» به هیچ معنای مفیدی منتقل نمی‌شود بلکه برای او سؤال پیش می‌آید که منظور متکلّم از گفتن این لفظ چیست؟! بنابراین تأثیر آشکارِ «کلمه» در صورتی است که مراد از «کلمه»، لفظ مفرد نباشد؛ مؤید این ادعا کلام ابن جنی در خصائص است که میگوید: و معلومٌ أنّ الکلمة الواحدة لا تشجو و لا تُحزِن و لا تمتلک قلبَ السامع (ابن جنی، ج ۱: ۱۳). حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در شعری که منسوب به ایشان است می‌فرمایند:

جراحاتُ السِّنان لَها التیامُ و لا یَلتامَ ما جَرَح اللِّسانُ؛ (جامی، ۱۳۸۸: ۳).

یعنی «زخمه‌ای نیزه بهبود می‌یابند در حالی‌که زخم‌زبان را بهبودی نیست». واضح است که جراحتی که از لسانِ متکلّم به قلب مخاطب وارد می‌آید به‌واسطهٔ یک یا چند جملهٔ کامل است نه یک لفظ مفرد. بنابر آنچه ذکر شد می‌توان ادعا کرد آنچه در کتب لغت به‌عنوان معنای لغوی «کلمه» مطرح‌شده، تماماً نادرست است بلکه تنها معنای لغوی و صحیح «کلمه»، یک جملهٔ کامل است که نه معنایی مجازی است و نه مُهمل؛ با این توضیح تعریف اصطلاحی نحویان از کلمه –یعنی «لفظ مفرد»– نیز نادرست است؛ بلکه «کلمه» در اصطلاح نیز دلالت بر یک جملهٔ کامل دارد و دلیل این تساوی، انتخاب معنای لغویِ «کلمه» به عنوان موضوع علم نحو است. آلوسی مفسِّر معروف اهل سنت در حاشیهٔ خود بر کتاب قطر الندی، دلیل این تساوی را شُهرت می‌داند و میگوید: و أَهمَلَ المصنّف (ابن هشام) ذِکرَ المعنَی الحَقیقیّ اللُّغویّ لشُهرة مُساواتِه لِلمَعنَی الإصطلاحی (آلوسی، ۱۳۹۱: ۲۶).

۴. بازنگری در تقسیمات کلمه از منظر علم نحو و منطق

نحویان «کلمه» را به سه گونهٔ «اسم، فعل و حرف» تقسیم می‌کنند. با توجه به معنای جامعی که بین «کلمه» و مشتقات آن بیان کردیم یعنی «تأثیر آشکار»، پس این معنی باید در اقسام کلمه نیز وجود داشته باشد. از طرفی گفتیم که تأثیر آشکار در صورتی حاصل می‌شود که «کلمه» دلالت بر معنای مفرد نکند پس هر یک از این اقسام هم نباید دلالت بر معنای مفردی داشته باشند تا معنای جامعِ مذکور از آن‌ها مستفاد باشد ولی روشن است که در بین سه گونهٔ فوق، فقط «فعل» است که دالٌ بر یک معنای مفرد نیست زیرا حقیقتِ فعل، حدث است و حدث بدون در نظر گرفتن فاعل هرگز محقق نمی‌شود و فعل با فاعلِ خود، یک جملهٔ کامل را تشکیل می‌دهد که مخاطب با شنیدن این جمله، مراد متکلم را درک خواهد کرد؛ ولی اسم و حرف چنین نیستند و دلالت بر معنای مفرد دارند؛ بنابراین می‌توان گفت: «کلمه» فقط دارای یک قسم است و آن «فعل» است.

منطق دانان نیز «لفظ مفرد» را به سه بخش «اسم، کلمه و ادات» تقسیم می‌کنند. (تفتازانی، ۱۴۳۳: ۵۶؛ علامه حلّی، ۱۴۲۳: ۳۱؛ انصاری، ۱۳۸۶: ۵۱؛ طوسی، ۱۳۷۶: ۱۵). این تقسیم شبیه تقسیمی است

که نحویان برای «کلمه» مطرح می‌کنند با این تفاوت که به جای «کلمه» از «لفظ مفرد»، به‌جای «فعل» از «کلمه» و به‌جای «حرف» از «ادات» استفاده شده است. این تقسیم نیز نادرست است زیرا «کلمه» نزد ایشان «فعل» است و فعل، یک جملهٔ کامل، لذا «فعل» در تقسیم جایی ندارد بلکه باید گفت: لفظِ مفرد یا اسم است و یا ادات.

۵. «کلام» و «کَلِم» و نسبت این دو با «کلمه»

«کلام» از مشتقّات «کَلْم» و به عقیدهٔ مشهور اسم جنس است یعنی به «مطلق ما یتکلّم به» دلالت دارد (جوهری، ۱۴۱۸، ج۲: ۱۴۹۱؛ ابن منظور، ۱۴۲۶، ج ۲: ۳۴۷۵). فیومی در مصباح المنیر، الفاظ مهمل را داخل در «کلام» نمیداند و میگوید:الکلام فی أصل اللّغة عبارةٌ عن اصوات متتابعة لمعنی مفهوم. وی در ادامه میگوید: قال الآمدیّ و جماعةٌ: و لیس المراد مِن إطلاق لفظ الکلام إلّا المعنی القائم بالنّفس و هو ما یجده الإنسان من نفسه إذا أَمَر غیرَه أو نَهاهُ أو أخبَرَهُ أو إستَخبَرَه منه و هذه المعانی هی التی یدلّ علیها بالعبارات و ینبّه علیها بالإشارات کقوله: إنّ الکلامَ لَفِی الفؤاد و إنّما جُعِلَ اللسانُ علی الفؤاد دلیلاً (فیومی، ۱۴۲۵: ۵۳۹). مرحوم رضی میگوید: «الکلام موضوعٌ لجنسِ مایتکلّمُ به سواء کان کلمةً علی حرف کواو العطف أو علی اکثر أو کان اکثر مِن کلمة و سواء کان مهملاً أو لا» (رضی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۲۰). با توجه به معنای جامعِ «کَلْم» و مشتقات آن یعنی «تأثیر آشکار»، تعریف مرحوم رضی از «کلام» صحیح نیست چه اینکه اولاً نه یک حرف را تأثیر آشکاری است، نه بیشتر از یک حرف و نه لفظ مهمل را! ثانیاً این تعریف، تعریف «لفظ» است زیرا «لفظ» هم بر «مطلق ما یتکلّم به» دلالت دارد. ثالثاً تعریف اصطلاحیِ نحویان از «کلام» یعنی «ما تضَمّنَ کلِمتَین بِالإسناد» بر حداقل وجود دو کلمه دلالت دارد که این دو کلمه با هم رابطهٔ إسنادی دارند ولی ازآنجاکه «کلمه» دلالت بر یک جملهٔ کامل دارد و إسناد دو جمله به یکدیگر عقلاً محال است؛ پس تعریفِ مصطلح نحویان از «کلام» نادرست است؛ البته اگر قبل از عبارت «بالإسناد» از لفظ «غیر» استفاده کنیم، تعریف مذکور صحیح خواهد بود پس «کلام» یعنی «ما تضمَّنَ کَلِمَتین بغیر الإسناد».

آراء ادباء دربارهٔ «کَلِم» متفاوت است؛ برخی «کلِم» را جمع مکسّر «کلمه» می‌دانند (ابن منظور، ۱۴۲۶، ج ۲: ۳۴۷۵؛ ابو البقاء، ۱۴۳۲: ۶۲۵؛ فراهیدی، ۱۴۲۶: ۸۵۲؛ جوهری، ۱۴۱۸، ج۲: ۱۴۹۱) و برخی دیگر، اسم جمع. گروهی نیز قائل‌اند به اینکه «کلِم» اسم جنس جمعی است (ابن هشام، ۱۳۹۹، ج ۱: ۱۲؛ عباس حسن، ۱۴۰۰، ج۱: ۲۱). اشتراک هر سه قول در جمع بودن «کلِم» است. ازآنجاکه «کَلِم» از مشتقات «کَلم» است و معنای جامع (تأثیر آشکار) را داراست پس قطعاً اسم جنس نخواهد بود و این مطلب روشن است. از طرفی «کَلِم»، اسم جمع هم نیست زیرا اسم جمع به اسمائی گفته می‌شود که در ظاهر علامت جمع ندارند ولی در معنی دلالت بر جمعیّت می‌کنند مثل: «عَسکر، جَیش، قوم، رَهط،

جُند، طائفهٔ، مَعشَر و ...». نکته‌ای که دربارهٔ اسماء جموع لازم به ذکر است این است که این اسماء با اینکه در معنایِ جمع هستند ولی چون لفظاً مفردند، مثنّی و جمع هم بسته می‌شوند؛ مثلاً گفته می‌شود: جیوش، عساکر، جنود، معاشر، اقوام (تهرانی، ۱۳۹۴، ج۱: ۴۳۵). در قرآن کریم در آیهٔ شریفهٔ «وإن طائفتانِ مِن المؤمنینَ اقتَتَلوا فأَصلِحوا بَینَهما» (حجرات/ ۹)، لفظ «طائفهٔ» مثنی آمده است اما «کَلِم»، نه مثنّای آن ذکر شده است و نه جمع مکسّر آن، پس قطعاً اسم جمع نیست؛ بنابراین لفظ «کَلِم»، جمع «کلمهٔ» خواهد بود. برخی این قول را نیز ردّ کرده‌اند با این دلیل که وزن «فَعِل» جزء اوزانِ جمع مکسّر نیست ولی این سخن درست نیست چراکه جمع مکسّر «نَبِقَهٔ» بر وزن «نَبِق» آمده است. در آیات قرآن کریم از این دو لفظ (کلام و کَلِم) در موارد متعدّدی استفاده شده است، از جملهٔ این آیات:

۱–«أفتَطمَعونَ أن یؤمنوا لکم و قد کان فریقٌ منهم یسمَعون کَلامَ اللّه ثمّ یُحَرِّفونَه مِن بَعد ما عَقَلوه و هم یَعلمون» (بقره/ ۷۵).

۲–«وإن أَحدٌ مِن المشرِکین استَجارک فأَجِرهُ حَتّی یَسمَع کَلامَ اللّه» (توبه/ ۶).

۳–«یُریدونَ أن یُبدِّلوا کلامَ اللّه» (فتح/ ۱۵).

۴–«مَن کان یُریدُ العزّةَ فَلِلّهِ العِزّةُ جَمیعاً، إلیهِ یَصعَدُ الکَلِمُ الطیّبُ و العَملُ الصّالِحُ یَرفعُه» (فاطر/ ۱۰).

۵–«یُحَرّفونَ الکَلِمَ مِن بعدِ مَواضِعه» (مائده/ ۱۳)

۶–«مِن الذینَ هادُوا یُحرّفونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِه» (نساء/ ۴۶).

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه دربارهٔ «کلمه» و معنایِ اشتقاقی آن مطرح شد، می‌توان گفت:

«کلمه» به‌عنوان کوچک‌ترین عضو از مجموعهٔ کلام نزد لغویون و نحویون به معنای لفظ مفرد معنادار مطرح شده است. این معنی گذشته از اینکه به تصریح ایشان یک معنای مجازی است، هیچ اشتراکی با معانی مشتقات دیگر «کلمه» ندارد! البته در کتب لغت معانی دیگری برای «کلمه» ذکر شده است که هیچ‌یک از آن‌ها نیز با دیگر مشتقات کلمه، تناسب معنایی ندارند. از طرفی درج شدن «کلمه» ذیل مادهٔ «کَلم» در کتاب‌های لغت بیانگر وجود معنای مشترک بین آن‌هاست. دلیل این تناقض، مخفی بودن معنایِ جامع بین «کلمه» و «کَلم»–به‌عنوان ریشهٔ اصلی– است. «کَلْم» در لغت به معنای «جراحت» آمده و روشن است که جراحت، اثر قابل‌مشاهدهٔ یک فعل مانند «ضرب» است؛ پس می‌توان گفت: معنای «کَلْم» دلالت بر «تأثیر آشکار» دارد و به عبارت دقیق‌تر، مراد از «جراحت» در ترجمهٔ لفظیِ «کَلْم»، لازمِ معنای آن است که «تأثیر آشکار» باشد؛ با توجه به اشتقاق «کلمه» از «کَلم»، این معنایِ لازمی باید از «کلمه» هم مستفاد باشد و دلالت «کلمه» بر این معنی، مستلزم این است که مراد از «کلمه»، جملهٔ کامل باشد نه لفظ مفرد؛ بنابراین هیچ‌یک از معانیِ مذکور در لغت، معنای لغوی و

حقیقی «کلمه» نیست؛ بله معنای مجازیِ ذکر شده در لغت با معنایی که برای «کلمه» مطرح کردیم، مطابقت دارد ولی نحویان این معنی را مُهمَل و مُنکَّر می‌دانند، در حالی که تمام استعمالات قرآنی و روایی برخلاف نظر نحویان است؛ بر این اساس «کلمه» در لغت به معنای یک جملهٔ کامل است و در اصطلاح نحویان نیز به همین معناست و دلیل این تساوی، رابطهٔ قهری موضوعِ علم نحو یعنی «ترکیب»، با معنای لغوی «کلمه» است؛ چه اینکه ترکیب فقط در جمله معنی پیدا می‌کند.

کتابنامه

ـ قرآن کریم

ـ آلوسی (۱۳۹۱ش)، **حاشیهٔ شرح قطر الندی** (فؤاد ناصر، محقق)، قم: فاروس.

ـ ابن الأنباری، کمال‌الدین(۱۴۲۸ق)، **الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین** (محمد محی‌الدین عبدالحمید، محقق)، ایران: دار الحجهٔ.

ـ ابن جنی (۱۳۸۸ق)، **الخصائص** (محمد علی نجار، محقق). بیروت: المکتبهٔ العلمیهٔ.

ـ ابن منظور (۱۴۲۶ق)، **لسان العرب**، بیروت: منشورات مؤسسهٔ الأعلمی.

ـ ابن هشام الأنصاری (۱۳۹۹ق)، **أوضح المسالک إلی ألفیهٔ ابن مالک** (محمد محی‌الدین عبدالحمید، محقق)، بیروت: دار الجیل.

ـ ابن هشام الأنصاری (۱۳۸۰ش)، **قطر الندی و بلّ الصدی**، قم: لقاء.

ـ ابن یعیش (۱۴۲۲ق)، **شرح مفصل الزمخشری** (امیل یعقوب، ویراستار)، بیروت: دار الکتب العلمیهٔ.

ـ ابوالبقاء (۱۴۳۲ق)، **الکلیات** (عدنان درویش و محمد مصری، محققان)، بیروت: مؤسسهٔ الرسالهٔ.

ـ ابراهیم، مصطفی (۱۴۱۰ق)، **المعجم الوسیط**، استانبول، ترکیه: دار الدعوهٔ.

ـ بستانی، بطرس (۱۹۸۷)، **محیط المحیط**، بیروت: مکتبهٔ لبنان.

ـ تفتازانی، سعدالدین (۱۴۳۳ق)، **شرح الرسالهٔ الشمسیهٔ** (جادالله بسام صالح، محقق)، قم: دار زین العابدین.

ـ تهانوی (۱۴۲۷ق)، **کشاف اصطلاحات الفنون** (احمد حسن بسج، ویراستار)، بیروت: دار الکتب العلمیهٔ.

ـ جامی، عبدالرحمن (۱۳۸۸ش)، **شرح ملا جامی** (رضا یوسف‌آبادی، مصحح و شارح)، قم: مکتبهٔ نهاوندی.

ـ جرجانی، علی بن محمد (۱۴۲۵ق)، **التعریفات**، بیروت: دار الفکر.

ـ حسن، عباس (۱۴۰۰ق)، النحو الوافی، مصر: دار المعارف.

ـ خلیل بن احمد فراهیدی (۱۴۲۶ق)، **العین**، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

ـ خواجه نصیرالدین طوسی (۱۳۷۶ش)، **اساس الاقتباس** (مدرس رضوی، مصحح)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ـ راغب اصفهانی (۱۴۲۶ق)، **المفردات** (محمد خلیل عیتانی، ویراستار)، بیروت: دار المعرفة.

ـ رضی استرآبادی (۱۳۹۸ق)، **شرح کافیة ابن حاجب** (یوسف حسن عمر، مصحح و محقق)، تهران: منشورات مؤسسة الصادق.

ـ سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۳۱ق)، **همع الهوامع شرح جمع الجوامع** (احمد عزو عنایة، ویراستار)، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

ـ طریحی (۱۴۲۸ق)، **مجمع البحرین** (احمد حسینی، محقق)، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.

ـ علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۱ش)، **الجوهر النضید** (محسن بیدارفر، محقق)، قم: انتشارات بیدار.

ـ فیومی (۱۴۲۵ق)، **المصباح المنیر**، قم: دار الهجرة.

ـ مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، **بحار الأنوار**: الجامع لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دارإحیاء التراث العربی.

ـ یعقوب، امیل بدیع (۱۳۸۴ش)، **موسوعة الصرف و النحو**، بیروت: دار العلم للملایین.

التنظيرات والنقد فى الادب العربى
السنة الثالثة، العدد ١٢، شتاء
١٤٠٢هـ، ٢٠٢٤م، صص ٣٦-٢٣

مقاله بحثيه

DOI: 10,22034/jral.2026.584653.1108

دراسةٌ في معنى «الكلمة» لغةً واصطلاحًا من منظور علم الاشتقاق في ضوء الآيات القرآنية والروايات

مرتضى عليزاده فنائى *[١]، سيد مهدى نورى كيذقانى [٢]

(تاريخ الوصول: ١٤٠٥/٠٣/١٢، تاريخ القبول: ١٤٠٥/٠٤/٢٢)

المخلص

تُطلَق الكلمة بوصفها أصغرَ وحدةٍ من وحدات الكلام على اللفظ المفرد ذي المعنى. وقد صرّح علماء اللغة بأن هذا المعنى يُعدّ المعنى المجازي للكلمة، أي إنهم لم يذكروا لها في المعاجم معنىً حقيقيًا. وهذا المعنى المجازي نفسه هو الذي اعتمده النحاة تعريفًا اصطلاحيًا للكلمة. ومن المعلوم أن المجاز فرع الحقيقة، ومن ثم فإن وجود المعنى المجازي يدل بالضرورة على وجود معنى حقيقي. ومن هنا يثور تساؤلٌ مهم حول سبب إثبات المعنى المجازي في كتب اللغة مع إغفال المعنى الحقيقي، وهو ما تسعى هذه الدراسة إلى الإجابة عنه .ولما كانت المعاجم اللغوية هي المرجع الأساس في بيان معاني الألفاظ، وكان السبيل إلى الكشف عن المعنى الحقيقي عند قصورها يتمثل في الرجوع إلى معاني مشتقات اللفظ واستنباط المعنى الجامع المشترك بينها، فقد عمد الباحثان إلى دراسة مشتقات لفظ «الكلمة»، ولا سيما في القرآن الكريم والروايات، وانتهيا إلى إثبات أن «الكلمة»– خلافًا للرأي المشهور – تدل في أصلها اللغوي، وكذلك في اصطلاح النحاة، على الجملة التامة الكاملة لا على اللفظ المفرد. وقد استند هذا الاستنتاج إلى الأصل الاشتقاقي لكلمة «الكلمة» المشتقة من «الكَلْم»، الذي يدل في اللغة على الجراحة .والجراحة – كما هو معلوم – هي الأثر الظاهر المترتب على فعلٍ كـ«الضرب». وبما أن مشتقات اللفظ تشترك مع أصلها الاشتقاقي في معنى جامع، فإن «الكلمة» ينبغي أن تشترك مع «الكَلْم» في هذا المعنى، أي الدلالة على الأثر الظاهر. ومن الواضح أن الكلام لا يُحدث أثرًا بيّنًا إلا إذا جاء في صورة جملة تامة مكتملة المعنى، لا في صورة لفظ مفرد.

الكلمات المفتاحية: الكلمة، الكَلْم، الاشتقاق، القرآن الكريم، الروايات، النحو العربي.

---

١ . طالب مرحلة الماجستير فى الترجمة، قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة حكيم سبزوارى، سبزوار، إيران. (كاتب المسؤول)
البريد الإلكتروني: hosayn61h@gmail.com
٢. أستاذ مشارك فى قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الإلهيات والمعارف الإسلامية، جامعة الحكيم السبزوارى، سبزوار، إيران.

حق المؤلف: الكاتب ناشر: جامعة كوثر